

# افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

احمد پوپل  
۲۱ دسمبر ۲۰۱۶

## استخباراتی فحاش "زریر شهرد"

بعد از آن که به همت رفقاء یکی از جواسیس بی آرم «خاد» به نام «زریر شهرد» افشاء گردید و این مزدور فرومایه را از جمله دوستان خود در صفحات مجازی حذف و به دوستان (همانطوری لنین در نوشته هایش تأکید کرده: «از جاسوسان برحذر باشید») اطلاع دادیم که وی یک تن از جاسوسان منحنط، ناموس باخته و فحاش است که باید از وی همه حذرکنند و با این مکار استخباراتی در صورت ضرورت با قید احتیاط برخورد نمایند. این جاسوس فرومایه که پیشه جاسوسی را از اعضای KGB در قالب مشاوران روسی «خاد» آموزش دیده است به زود ترین فرصت قالب عوض کرده و با استفاده نام داکتر صاحب «رووف عاکف» - از اهالی کندهار و یکی از کادرهای شعله جاوید که سالهاست بنا بر عللی که خود داند از مبارزه دست کشیده- داخل فعالیت اطلاعاتی - استخباراتی گردید که بعد از مدتی به توجه رفقاء دوباره بازشناسی شد و جمعی از رفقاء نوشته کوتاهی تحت نام:

«یاد دهانی لازم به دوستان صفحات فیسبوک!» را به دست نشر سپردند که در آن چنین آمده است:

«فردی به نام [ Rauf Akef ] که از مدتی است در فیسبوک ها و از جمله در فیسبوک ما هم به نام دوست نفوذ کرده است؛ از آنجائی که توسط دوست محترم ما به نام ( " دوست شما " ) به حیث عنصر جاسوس تشخیص گردید و توسط ما هر یک رفیق محمودی، رفیق پوپل، رفیق (Raof Mahar Aaeen)، رفیق بشیر نبی و رفیق نذیر دلسوز نیز هویتش به مثابه عنصر نفوذی کدام سازمان جاسوسی تثبیت گردید که برای خدمات معین (از جمله شناسائی افراد) به داخل فیسبوک ها خزیده است و ما نیز وی را فرد جاسوس تشخیص کرده از جمله دوستان خود حذف نمودیم.

از تمام دوستان خواهش می کنیم تا عوامل رنگارنگ دشمن را تشخیص داده و در انتخاب دوست دقت لازم را به خرج دهند.»

این جاسوس «مفعول» که درد عقده های چرکین و بو گرفته حقارت های ناشی از هم جنسگرایی، یعنی «بچه بی ریش» بودنش را با داو و دشنام و فحش دادن و تهدید کردن به افشاء گراننش تسکین می دهد؛ به دوستان ما دشنام داد. این جاسوس شرفباخته و با تجربه یعنی «فدا محمد جان» که با نام «صالح جان»، «توریالی جان»، «زریر شهرد»، «رووف عاکف» و .... برآمد اجتماعی - استخباراتی دارد؛ زمانی که متیقن شد تهدید های یوک و میان تهی اش موشکافان چپ انقلابی را نه تنها مرعوب ساخته نمی تواند؛ بلکه موجب تمسخر و خنده آن نیز می گردد و افشاگرانش بیش از این اجازه نخواهند داد که وی به گزیدن و مسموم ساختن عناصر مبارز؛ چون دوره تره کی - امین

و کارمل- نجیب کماکان به کارش ادامه دهد . تاکتیک و شیوه استخباراتی اش را عوض کرد و به سان دیگر وارد عمل شد که در ذیل به آن خواهیم پرداخت .

مبارز زندان دیده و رفیق عزیز ما (رفیق کبیر توخی) که بهترین سالهای عمر پربارش را در زندان مرکزی (زندان مخوف پلچرخ) که تحت قوماندۀ جنرالان روسی و فرمانبرداران وطنفروش (« حزب دموکراتیک خلق ») با مقاومت و سربلندی سپری کرده است و در باره مکانیزم پیچیده عملکرد اطلاعاتی جواسیس خاد و همکاران تسلیمی آنان که در نقش مجاهد مربوط به «تنظیم ها» و « احزاب » اسلامی و جهادی در آن زندان و سایر زندان های تحت فرمان روسها در افغانستان فرستاده می شدند (و یا از طریق ضربه زدن به تشکیلات آنان خود و حلقات مربوطه شان را در چنبر محاصره خاد قرار می دادند و با اعضای حلقات مربوطه شان یکجا زندانی می شدند و با استفاده از خوشباوری و ساده اندیشی مردم نجیب ، شجاع ، وطنپرست و مبارز ما موفق می شدند خودشان را دوست و رفیق و هم‌رزم و همسنگر آنان وانمود کرده در پهلوی زندانیان وطنپرست و آزادیخواه قرار می گرفتند ؛ این رفیق (رفیق کبیر توخی) تجارب گرانبهائی از شیوه کار آنان داشته که بازتاب مفصل آن را در چهار جلد کتاب خاطرات زندانش دیده می توانیم .

رفیق توخی بعد از ارزیابی و شناخت منطقی این مار خوش خط و خال ؛ در رابطه با خادی بودن این فرد دست به قلم برده شمه ای از طرز کار دولت مزدور وجواسیس بی آرم آن را در زندان مخوف پلچرخ ، به خصوص در بین زندانیان چپ انقلابی ، تحت عنوان « بیانید « رؤوف عاکف» کذانی را بهتر بشناسیم که بعد از سه دهه جاسوسی افشاء شد » را به دست نشر سپرد . نوشته رفیق توخی که با دلایل مستند و افشای نام های متعدد این جاسوس همراه بود ؛ چون آتش شعله ور بر جسم کرم زده این جاسوس و قواد روسها افتاد که سر تا پایش را به آتش کشید . استخباراتی ها و خادی ها از افشای ماهیت جنایتکارانه شان ترس و وحشت فزون از حد دارند ؛ حتی از آواز باد خود می ترسند ؛ زیرا نهاد هائی که این فرومایه ها را استخدام کرده اند از عمال خود می خواهند که مخالفان را شناسائی و در ضمن همگامی و هم‌نوائی و خود را متعهد به اندیشه های پیشرو نشان دادن در داخل کشور آن ها را به چنگ پولیس انداختن و در خارج کشور در بین شان تفرقه انداختن و در صدد فروپاشی افراد متعهد به امر خدمت به مردم برآیند زمانی که افشاء و برملا شوند شبکه های منسوبه شان آنان را به نام "جاسوس سوخته" تسمیه نموده از وجود آنان در برابر مردم و یا کشور های پناهنده پذیر انکار می نمایند و مزید بر این بُعد در زادگاه شان (افغانستان) و در کشور های که پناهنده شده اند نیز شناخته شده امنیت شان در خطر قرار می گیرد . به همین سبب حق به جانب اند که از آواز باد آزاد شده شان هم بترسند .

چنین است روند کار این بی شرفان و وجدان باخته ها. بُعد دیگر کارشان به هر وسیله می خواهند خود را به پیشگامان و به جانبختگان جنبش پیوند دهند و با دروغ وریاکاری خود را مطرح نمایند و افراد ساده اندیش و خوشباور را بفریبند و گذشته خود را زیر نام پناهنده و فعال باسابقه پنهان نمایند. تا بدینوسیله برای خود و هم کیشان خود جای مطمئن در بین تشکل های سیاسی وگروپ های مبارزاتی بیابند . این مار پر نقش و نگار و بی آرم با استفاده از نام من نزد رفقاء و دوستانم خود را یکی از بهترین رفقایم معرفی کرده و به آنها گفته بود که «هر وقت که به انگلستان آمدید و اگر خواسته باشید من زمینه آشنائی شما را با رفیق «پوپل» مساعد خواهم ساخت.» هدف اطلاعاتی اش از این عمل ننگین (خود) را دوست و رفیق من نشان دادن؛ دیگران را فریب دادن ؛ به وسیله نام من خود را در بین آن ها جای دادن) به دست آوردن اعتماد آنان بوده تا به کار های اطلاعاتی خود رونق دهد و اگر بتواند جواسیس دیگر را نیز با خود بیاورد . رفقاء به من اطلاع دادند که چنین فردی را می شناسی ؟ من اظهار بی اطلاعی کردم ، که اصلاً کسی را به این نام و نشان نمی شناسم . چون رفقاء از ارتباطات من خبر داشتند برایم هوشدار دادند که اگر فردی با چنین مشخصات

همراهت در تماس شد از هوشیاری و دقت لازم کار بگیر که وی یک جاسوس جنایتکار و بدکاره فرومایه و فحاش است.

از بس رفتار ناپسند و دروغ های سخیف و فعالیت هایش با استفاده از نام من زیاد شد ؛ من از رفقاه خواستم که اگر نمره تلفونش را برایم پیدا کنید می خواهم با وی صحبت کنم و برایش بگویم که استفاده از نام دیگران جرم است مخصوصاً برای خودت که داکتر هستی و خود را عضو حزب کمونیست انگلستان می دانی .

بعد از گرفتن نمره اش با وی در تماس شدم و گفتم : «مرا می شناسید» . وی در تلفون اظهار بی خبری کرد . باز برایش گفتم : «خوب به حافظه تان فشار بیاورید شاید مرا بشناسید» باز اظهار داشت که شما را نشناختم . برایش محترمانه گفتم : «دروغ وقار آدمی را کم می کند ، وقتی شما مرا نمی شناسید چطور دیگران را با کسی که خودت نمی شناسی می خواهی آشنا بسازی ؟ نام من احمد پوپل است » . وی گفت : « من ترا نمی شناسم و کسی را هم نگفته ام که با شما آشنا می سازم » وقتی من نام اولین رفیق را گرفتم دشنام هائی که حین خشم و غضب از طرف («فاعلان») اش شنیده بود نثار این رفیق شفیق کرد که با واکنش تند من مواجه گردید و وقتی نام رفقای دیگر را بردم فحش های ناموسی نثار همه کرد که من هم با مسئولیت و تعهدی که در برابر رفقایم دارم جواب دشنام هایش را ده ها مرتبه شدید تر نثار خودش کردم . وگوشی تلفون را به جایش گذاشتم . چندین بار تلفون کرد تا اگر بتواند کوفت ضربات پتک سنگینی را که بر جمجمه میانخالی و فروخته شده اش وارد کرده بودم ؛ از من بگیرد و درد آنجایش را فرونشاند وگویا انتقامش را بگیرد ! . تلفون های بیهم این جاسوس را جواب نگفتم . به ناچار لین تلفون را برای مدتی قطع کردم .

بعد از آن که نوشته رفیق "توخی" همزمان در پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان » و صفحه فیسبوک به تاریخ ۱۲ دسمبر ۲۰۱۶ به نشر رسید ؛ این جاسوس بی ناموس و قواد روسها به تاریخ ۱۵ دسمبر زمانی که من در خانه نبودم به خانه ما تلفون کرد و هرچه داو و دشنام و فحش در پشتاره ایام مفعولی اش ذخیره کرده بود ، به زبان آورده به خانم این قلم و تمام اعضای فامیلم اطلاق نمود .

پیش از آن که به این جاسوس تلفون کنم تمام مسایل امنیتی را در نظر گرفته بودم تا نمبر تلفونم در صفحه تلفون وی ظاهر نگردد . « اما وی در پایگاه احمدشاه مسعود تحت نظر مشاوران روسی مسعود که در نقش اسیران مسلمان شده وی از آزادی کامل برخوردار بودند فراگیری آلات و افزار مخابره پیشرفته و کاربرد تکنولوژی اطلاعات را فرا گرفته بود» بیرون کردن دوباره نمبر تلفونم برایش کار ساده ای بود . چرا این استخباراتی بی غیرت مانند همکیشان خادی خود که در زندان ها به اسیران دست بسته فحش های ناموسی می دادند ؛ این قواد شرفباخته برای خانم ( که در جامعه سنتی ما ارج گذاشتن به زن که حد اقل در برابر قهر و خشم زنان ، مردان بی بند و بار و فحاش کوتاه می آمدند و با گفتن همین جمله : « افسوس که زن هستی چیزی نمی گویمت برو مرد هایتان روان کن باز ببین که من چه نشان شان می دهم » از دادن فحش های خلاف کرامت انسانی و خلاف عرف و اخلاق و فرهنگ جامعه خود داری می نمودند . حتی مردان بیگانه زنان نا آشنا را مانند خواهر و مادر خود پنداشته آنان را در برابر مردان زن ستیز و بد اخلاق مثل این جاسوس ، درپناه خود قرار می دادند . اما این بی ننگ که از پیشکش خانم پرچی خادی اش به مشاوران روسی زندان پلچرخی لذت می برد و راه ترقی و پیشرفت خود را (مانند رفقای خادی اش) با این گونه پیشکش ها جست و جو می کرد به همین سبب زن نزدش مانند کالا است که به علاوه بر آوردن نیاز های جنسی و پول در آوردن مطابق افکار عقب مانده فئودالی خود زنان را بخشی از مالکیت مردان به شمار می آورند و بنا بر همین افکار قرون وسطائی و عقب

مانده‌شان برزنان می‌تازند و به زعم بیمار خود گوشه‌ای از مالکیت مردان دیگر را مورد هجوم قرار می‌دهند. زنان را مانند تمام آدم‌نماهای هم‌جنس خود، انسان درجه دوم و ضعیف می‌پندارند. این بی‌شرف که من و فرزندانم را تهدید به گروگانگیری و اختطاف و تجاوز نموده بود، مگر نمی‌داند و آگاه نیست که یک شکایت ساده از جانب این قلم کافی است تا سر و کارش با دستگاه‌های عدلی و قضائی و زندان کشور محل سکونتش (انگلستان که خود برایش جاسوسی می‌کند) کشیده شود.

از آنجائی که مردم در رابطه با برخورد چنین مفعولان گفته‌اند: «تبع مفعول برش ندارد» ما به مبارزه خود بی‌هیچ دغدغه خاطر ادامه می‌دهیم و به تهدید هر دله و دیوث و مفعول فزیکسی سیاسی مثل "توریالی" (داکتر فدا محمد) جاسوس و امثالهم ارزش یک توت زیر پای شده را هم قایل نیستیم.

جملاتی که این فرومایه در مورد رفقاء و به طور اخص در مورد رفیق "موسوی" رفیق "میرویس محمودی"، رفیق "توخی"، همسر اینجانب و شخص خودم به کار برده، در اصل ناشی از ضربات تبر، رفیق "میرویس ودان محمودی"، رفیق "نذیر دلسوز"، رفیق "کبیر توخی" و این قلم می‌باشد که صد در صد به درز اصابت کرده است.

تا نفس می‌کشیم افشای جواسیسی نظیر داکتر "فدا محمد"، یا "توریالی"، یا "داکتر صالح" یا "زریر شهرد" یا "رؤوف عاکف" و یا .... بخشی از کار مبارزاتی مان را می‌سازد.